

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکته

مقرر	حجت الاسلام مرتضی اسدیان	جلسه	۵	تاریخ	۱۴۰۰/۰۶/۲۷
عنوان ۱	نماز مسافر				
عنوان ۲	فروع مبحث مسافت				
عنوان ۳	فرع العاشر: مبدأ مسافت؛ مبدأ مسافتی که سفر شرعی از آن محقق می شود.				
عنوان دروس گذشته	<p>بررسی دلیل قول اول: قول محقق همدانی <small>رحمته الله علیه</small></p> <p>بررسی دلیل قول دوم: قول مرحوم میلانی <small>رحمته الله علیه</small></p> <p>تقریب دیگری برای دلیل عرفی بیان شده در کلام آقارضای همدانی <small>رحمته الله علیه</small> تقریر [قول] مرحوم خوئی <small>رحمته الله علیه</small></p> <p>قول دوم: قول به تفصیل در بلاد صغیره و متوسطه و بلاد کبیره</p> <p>اشکال بر اصل قول تفصیل بین بلاد صغیره و کبیره</p> <p>طرح وجه اول در اثبات قول به تفصیل از مرحوم صاحب جواهر <small>رحمته الله علیه</small></p>				
عناوین درس حاضر	<p>مراد از انصراف ادله وجوب قصر به خصوص بلاد متعارفه</p> <p>۱. سه استدلال از صاحب جواهر <small>رحمته الله علیه</small></p> <p>الف. استدلال اول صاحب جواهر <small>رحمته الله علیه</small></p> <p>ب. استدلال دوم صاحب جواهر <small>رحمته الله علیه</small></p> <p>ج. استدلال سوم صاحب جواهر <small>رحمته الله علیه</small></p> <p>پاسخ به دلیل اول</p> <p>پاسخ به دلیل دوم</p> <p>پاسخ به دلیل سوم</p> <p>۳ احتمال در تفسیر «انصراف الادله»؛ وارد شده در کلام قائلین و مقررین دلیل سوم و رد آنها</p>				

مرور درس گذشته

بحث ما در مناقشه قول قائل به تفصیل بود در مبدأ مسافت؛ بین بلاد کبیره و بلاد غیر کبیره یا به تعبیر دیگر بین بلاد متّسعه و بلاد متعارفه.

در بلاد کبیره گفته می شد که مبدأ مسافت آخر محله است و در بلاد صغیره یا متوسطه یا متعارفه مبدأ مسافت نهایت البیوت یا سور المدینه است.

بر این تفصیل گفتیم استدلالاتی شده است:

دلیل اول: [که از کتاب مرحوم صاحب جواهر رحمته الله علیه استفاده می شود و هم از عبارات مرحوم خوئی رحمته الله علیه و هم در کلمات افرادی مثل محقق همدانی رحمته الله علیه آمده] که در این استدلال به مسأله صدق سفر استدلال شده و یا انصراف کلمه سفر یا انصراف از اطلاق کلمه سفر.

اجمالا همه کسانی که قائل به تفصیل شدند این عبارت را بکار برده‌اند:

«مسأله انصراف اطلاق ادله به خصوص بلاد متعارف»

یا گفته‌اند:

«اطلاق ادله وجوب قصر ا ظهور در بلاد متعارفه دارد»

مراد از انصراف ادله وجوب قصر به خصوص بلاد متعارفه

امروز بحث ما در این است که:

«اینکه گفته‌اند اطلاق ادله وجوب قصر یا ... انصراف دارد به خصوص بلاد متعارفه؛ مراد از این عبارت

چيست؟»

۱. سه استدلال از صاحب جواهر رحمته الله علیه

در فرمایشات صاحب جواهر رحمته الله علیه ۳ گونه استدلال بیان شده است ولو به عنوان استدلال مستقل نیامده اما از عبارت استفاده می‌شود که ایشان ۳ وجه برای تایید این مطلب [یعنی قول بالتفصیل] بیان کرده‌اند:

الف. استدلال اول صاحب جواهر رحمته الله علیه

دلیل اول مرحوم صاحب جواهر رحمته الله علیه : در بلاد کبیره سفر از محله صدق می‌کند و در بلاد صغیره یا متعارفه سفر از مجرد خروج از بیوت صدق می‌کند.

«أما البلاد العظيمة المتسعة فقد صرح غير واحد بأن مبدأ التقدير فيها الخروج عن المحلة نفسها أو محلّ الترخّص بالنسبة إليها على الوجهين السابقين في البلاد المعتادة؛ لأنه به يتحقق اسم السفر والضررب في الأرض وإن كان هو مسيرة بين الدور من غير حاجة إلى الخروج عن حصن البلاد»؛

ب. استدلال دوم صاحب جواهر رحمته الله علیه

دلیل دومی که می‌گویند ظاهرا به دلیل اول برمی‌گردد اما ظاهر عبارت می‌رساند که قصد ایشان از بیان این عبارات ارائه یک دلیل مستقل دیگر است.

که می‌فرمایند: حرکت در بلاد متسع، وقتی از محله خارج می‌شود مثل حرکتی است که اعراب در بین احیاء بادیه انجام می‌دهند؛ در بادیه که زندگی می‌کنند غالبا به هر مجموعه چادری که یک جا بر پا می‌شود «حی» می‌گویند؛ لذا فرق است بین قریه، مدینه و حی .

«حی» که می‌گویند آن مجموعه مساکن موقتی که در محل ایجاد می‌شود و این به تدریج در زمان اهل بیت دیگه و چون این بادیه نشینان آمدند در شهر به تدریج به محلات شهر هم حی اطلاق می‌کنند در خود نجف مثلاً حی‌های مختلفی است.

ایشان می‌فرماید همانطور که اعرابی از چادرش که خارج می‌شود و بین مجموعه‌های چادری دیگر [احیاء دیگر] حرکت می‌کند، وقتی بین احیاء دیگر حرکت می‌کند مسافر محسوب می‌شود؛ آن کسی هم که در بلاد متسعه از محله‌اش خارج می‌شود مثل همین اعرابی است و مسافر محسوب می‌شود.

و لذا سفر به مجرد خروج از حی خودش، ولو در بین احیاء حرکت کند؛ در بلاد کبیره هم کسی که از محله‌اش خارج می‌شود و همچنان بین محلات دیگر در حال سفر است در حال جریان و حرکت است و لو از مدینه خارج نشده باشد به این می‌گویند سفر را شروع کرد؛ این دلیل دوم است.

ج. استدلال سوم صاحب جواهر رحمته الله علیه

دلیل سوم ایشان چیز دیگری است: در دلایل قبلی بیشتر روی سفر تکیه شده و اینکه صدق سفر از کجا آغاز می‌شود که در بلاد متسعه می‌گوید از خروج محله آغاز می‌شود و در بیوت متعارفه سفر به مجرد خروج از مدینه صدق می‌کند اما در وجه ثالث بحث بلد را مطرح می‌کند و می‌فرماید:

«أنه لما لم يكن مثله متبادراً من الإطلاقات، وجب الرجوع فيه إلى المتبادر المنساق منها وهو غير المتسع كالرجوع في وجه غير مستوي الخلقة إلى مستويها»:

یعنی از اطلاقات وقتی گفته می‌شود «خرج من بلدة» از بلد، بلد متعارف در ذهن حاصل می‌شود نه بلاد کبیره متسعه؛ مثالی هم می‌زنند به وضو و می‌گویند واجب است پهنای صورت شسته شود، چقدر؟ می‌گویند ما بین الابهام والوسطی اما ابهام و وسطای بسیاری از افراد ممکن است با هم متفاوت باشد و همچنین ممکن است که صورت افراد با هم متفاوت باشد و هکذا که گفته‌اند ما بین الابهام والوسطی مابینی است که متعارف باشد و همانطوری که در آنجا گفته می‌شود که ملاک در غسل وجه مابین الابهام والوسطی متعارف است اینجا هم که گفته می‌شود: «ملاک خروج از بلد است» مقصود بلد متعارف است، نه بلد غیر متعارفی که خیلی واسع باشد.

این سه وجهی است که مرحوم صاحب جواهر رحمته الله علیه طرح نموده است.

پاسخ به دلیل اول

دلیل اول: سفر صدق نمی‌کند در بلاد کبیره مگر با خروج از محله و تنها در بلاد متعارفه با خروج از مدینه صدق می‌کند.

گفتیم: موضوع وجوب قصر، مطلق السفر نیست آن سفری است که مزیل وصف مقیم باشد چون اساساً آنچه بر مقیم واجب است نماز دو رکعتی است و نماز قصر اصل است، وجوب قصر اصل است و بعد موضوع وجوب تمام آمده و موضوع وجوب تمام مقیم است به عبارت دیگر وجوب تمام موضوعش اقامه است تا مقیم بالبلد صدق می‌کند این

انسان تمام بر او واجب می شود، هر وقت وصف اقامه فی المكان الذی هو فیه مقیم ازاله شد آن وقت سفری که باید قصر شود می آید.

ولاشک و لاریب؛ کسی که در بلاد کبیره زندگی می کند تا در شهر خود هست می گویند در بلد محل اقامتش هست مثلاً وقتی کسی مقیم در بلد تهران است تا از تهران خارج نشود نمی گویند از محل بلد اقامت خود خارج شد و لو اینکه از محله خودش خارج شده باشد شاهد آن هم این است که اگر در بلاد کبیره مثل تهران بگوییم به مجرد خروج از محله صدق خروج از بلد می کند لازم می آید تهرانی هایی که همیشه رفت و آمد می کنند بین شمال و جنوب اینها همه مسافر باشند و باید همه را کثیرالسفر محاسبه کنیم و حال اینکه اینگونه نیست.

پاسخ به دلیل دوم

دلیل اول: که گفته شد که آقای خوئی و دیگران هم از این وجه استفاده می کنند؛ مرحوم صاحب جواهر رحمته الله علیه فرمود:

«لأنه به يتحقق اسم السفر والضرِب في الأرض»

این بزرگان می گویند واژه سفر در بلاد کبیره به مجرد خروج از محله صدق می کند و این ضرب فی الارض است. این دلیل همان رجوع به وجه اول است و اینکه در احیاء اعراب به مجرد خروج از حی خودش صدق سفر می کند بر او و لو در احیاء دیگر در حال حرکت باشد گفتیم که:

پاسخ:

اولاً: این وجه مستقلاً از وجه اول نیست و مصداقی از مصادیق وجه اول است و تکرار همان است منتها تطبیق کرده وجه اول را بر احیاء الاعراب که خلاصه تنزیل کرده است خروج از محله را بر خروج اعراب از حی خودشان به قصد سفر و رفت و آمدشان در بین احیاء دیگر که فرموده است این رفت و آمد بین احیاء دیگر مانع صدق سفر نمی شود و صدق سفر از مجرد خروج از حی خودش شروع می شود.

ثانیاً: جواب این هم مانند وجه اول است که مراد از صدق سفری که بصدقه یجب القصر؛ مراد مطلق السفر نیست بلکه سفری است که از محل اقامه خروج صدق کند و کسی که در حی خودش مقیم است اینجا نمی گویند شهری نیست تا در فلان شهر مقیم است بلکه می گویند در حی فلان مقیم است بله آنجا به مجرد خروج از حی صدق می کند به سفری که مزیل وصف اقامه است و این قابل تطبیق بر بلاد کبیره نیست؛ بلاد کبیره لایصدق بمجرد خروج از محل که این سفر خروج از محل اقامتی داشته است.

پاسخ به دلیل سوم

وجه سوم وجهی است که خیلی تکرار می شود در کلام قائلین به تفصیل و وقتی از آنها سؤال می کنی که وجه قول به تفصیل بین بلاد کبیره و بلاد صغیره چیست؟ می گویند چون ادله وجوب قصر منصرف اند از بلاد کبیره و انصراف در بلاد عادیه و متعارفه دارند این تعبیر خیلی تکرار می شود؛ هم در لسان فقهای که خود قائل به تفصیل اند و هم در لسان فقهای که دلیل قائلین به تفصیل را بیان می کنند.

به این شکل بیان می کنند که :

«لأنصراف الأدلة [أدلة وجوب قصر] من البلد المتسع إلى البلد العادي والمتعارف؛ لذا وجوب قصر عند الخروج من المدينة مختص ببلاد متعارفه است ولا يشمل بلاد الكبيرة را و در بلاد کبیره وجوب قصر به مجرد خروج از محله تعلق می گیرد»

حرف ما این است که در پاسخ اینها باید بگوییم که مراد و مقصود شما از انصراف ادله چیست؟ به عبارت دیگر کدام لفظ در ادله منصرف به آن چینی است که شما می گویند؟

۳ احتمال در تفسیر «انصراف الأدلة»؛ وارد شده در کلام قائلین و مقررین دلیل سوم ورد آنها

وجه اول: مقصود انصراف کلمه سفر است که انصراف به خروج از مدینه در بلاد متعارفه و منصرف است به خروج از محله در بلاد کبیره.

وجه دوم: مقصود انصراف کلمه بلد است که شامل بلاد کبیره نمی شود و منصرف به بلد متعارف است.

وجه سوم: مقصود انصراف کلمه مسافت یا منطبق علیه کلمه مسافت مثل بریدین یا ثمانیه فراسخ یا ...

زیرا ما در روایات این محدوده این ۳ کلمه را داریم : حالا مراد؛ انصراف از کدام یکی از این الفاظ است؟ [و در کلام و عبارات فقها تشویش زیادی در این مسئله دیده می شود و هر یک از این وجوه بیان و جوابی دارد که بیان خواهد شد]. پاسخ وجه اول:

اولاً: قبول نداریم که سفر و واژه سفر در بلاد کبیره منصرف به مجرد خروج از محله است و در بلاد متعارفه انصراف به خروج از مدینه دارد زیرا این ادعاست و دلیلی ندارد زیرا می بینیم وقتی کسی در مدینه کبیره رفت و آمد می کند لایصدق علیه اسم السفر. و این انصراف از سفر فهمیده نمی شود. و ظاهر عبارت صاحب جواهر رحمته علیه در دلیلی اول هم گفته شد که همین است یا مثل مرحوم خوئی رحمته علیه.

مرحوم صاحب جواهر رحمته علیه در عباراتی که قبلاً گفته شد فرمود:

«أما البلاد العظيمة المتسعة فقد صرح غير واحد بأنَّ مبدأ التقدير فيها الخروج عن المحلة نفسها أو محلَّ الترخُّص بالنسبة إليها على الوجهين السابقين في البلاد المعتادة؛ لأنه به يتحقق اسم السفر والضرَب في الأرض وإن كان هو مسيرة بين الدور من غير حاجة إلى الخروج عن حصن البلاد»؛

از این عبارت فهمیده می شود که مراد از اطلاق ادله، یعنی اطلاق کلمه سفر که می گوید کلمه سفر در اطلاقات کلمه مدینه بر مجرد خروج از محله صدق می کند بخلاف بلاد متوسطه یا متعارفه که با خروج از خود بلد یا مدینه صدق می کند.

بنابراین یرد علی هذا الوجه:

اولاً: این مدعایی [اینکه سفر منصرف به خصوص خروج از محله در بلاد کبیره و به خروج از مدینه در بلاد متسعه] است که لا دلیل علیها. زیرا گفتیم که ملاک، خروج از محل اقامت است.

ثانیاً: در کدام روایات آمده که سفر، موضوع وجوب قصر است؟ سفری که از آن می فهمیم موضوع وجوب است در روایات؛ سفری است که به یزول وصف اقامه نه مطلق السفر. و لذا لایصدق السفر المزیل لوصف اقامه بمجرد خروج من المحله فی البلاد الکبیره.

[تفاوت پاسخ در وجه اول و این وجه: در وجه اول می گوئیم اطلاق لفظ سفر بر خارج از محله در بلدان کبیره لا دلیل علیها؛ مادامی که مدینه مدینه واحده محاسبه شود؛ یعنی انصراف کلمه سفر به خروج از محله در بلاد کبیره و اینکه این انصراف دلیلی ندارد؛ اما در اینجا می گوئیم ادله وقتی وجوب قصر را بر سفر بار کرده اند بر سفری بار کرده اند که مزیل وصف اقامت است و این سفر لایصدق فی البلدان الکبیره بمجرد خروج من المدینه و دو وجه است.]

پاسخ وجه دوم: که مقصود انصراف کلمه بلد است که شامل بلاد کبیره نمی شود و منصرف به بلد متعارف است. در برخی دیگر از بیانات مرحوم صاحب جواهر اینگونه ظاهر است که مراد ایشان از انصراف، انصراف کلمه بلد است: از این جهت که بلد منصرف است به متوسطه و لذا خروج یا سفر صدق نمی کند در بلاد کبیره به مجرد خروج از خود مدینه بلکه یصدق بمجرد خروج از محله. این بیان دیگری است:

«أنه لما لم یکن مثله متبادراً من الإطلاقات، وجب الرجوع فیه إلى المتبادر المنساق منها وهو غیر المتسع كالرجوع فی وجه غیر مستوی الخلقة إلى مستویها»

پس این یک تقریب دیگری شد و انصراف کلمه بلد مقصود است که می گوید این منصرف است به خصوص غیر المتسعه.

یرد علی هذا الوجه:

اولاً: این انصراف لا دلیل علیه که بگوئیم بلد فقط بلد غیر متسع بلد است که اینطور نیست و بلد متسع هم بلد است و مراد بلد واحد است این اشکال اول.

ثانیاً: در دلیل وجوب قصر کلمه بلد نیامده است و حکم وجوب قصر متوقف بر بلد نیست یا بر خروج از بلد تا بگوئید بلد منصرف به خصوص بلد غیر متسعه است؛ بلکه آنچه در روایات است وجوب قصر بر من یزول عنه وصف اقامه است و لذا تا مقیم است یجب علیه التمام و اگر وصف اقامه از او زائل شد همون واجب اولی بر او برمی گردد که وجوب نماز دو رکعتی است در روایات.

وجه سوم راهم در آینده توضیح خواهیم داد؛ که مقصود انصراف کلمه مسافت یا منطبق علیه کلمه مسافت مثل: «بریدین یا ثمانیة فراسخ» یا ... که رد خواهیم نمود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين